

شمالی دشمن

ایران
کشور زور و قلدری است!
قوی ترین و بزرگترین قلدرهای مملکت
سنگ آزادی بسینه میزنند
قانون قضائی ما ضعیف گش است!



آقای خیاط باشی

لباسهایی که شما با زحمت زیاد تهیه میکنید بتن این مدلهای ناجور؛ بی قواره است

تمجب نکنید، کشور شش هزار
ساله باستانی ایران يك کشور به تمام
معنی زور و قلدری است، هر کس
هر چه بشوهد میکند، هر صاحب نفوذی
هر که را بشوهد میکشد، کسی نمی
تواند باو بگریه بالای چشمت ابروست
ولی در همین حال فریاد آزادی و آزادی
خواهی گوش فلک را کر کرده، بزرگترین
وقوی ترین و نا یا کترین و مزورترین
وبی حیثیت ترین قلدرهای کشور ما
هم با کمال وقاحت سنگ آزادی را
بسینه میکوبند و نوحه آزادی میخوانند
این يك نمونه کامل از برقراری
آزادی در کشور دموکراسی « ۱ » ما
است!

نه حسابی در کار است، نه مهاکمه
از این جنایتکاران بمل میآید، علت
این است که پول و نفوذ این همه کاره
های جانی مانع اجرای عدالت می
باشد.

قانون قضائی ما ضعیف گش است
در باره زعمای و زمامدارانیکه مرتکب
هزار گونه قتل و جنایت میشوند هیچگاه
اجرا نمیکرد.

ولی مصطفی چاقو کش و اصغر قاتل را
بیدار می آویزند.

آیا عملی که این جنایتکاران فرو
مایه مرتکب می شوند با قتل که
مصطفی لره نموده فرقی دارد؟ آیا در
نوع جنایت و وقوع قتل اختلافی دیده
می شود؟ مصطفی لره بجرم آدمکشی
اعدام خواهد شد، چرا آن خدا
شناسانی که مردم بدبخت ایران را
ببارک تدریجی هم آغوش نموده اند
بچوبه دار آویخته نمیشوند؟ چرا خون
آنها را نمیریزند؟ و امتیازی بین آنها
و سایر قاتلین قائل میشوند؟

اینچاست که خونهای پاک در
شرف و شرافت این افراد غیرتمند ایرانی
بپوش میآید و با کمال نومیدی می
گویند: کشور فلک زده ما پایین روزه
باید در صفحہ ۲

ایران کشور زور و قلدری است!

که دارد محکوم بقنا است آری در کشوری که قانون و عدالت در حکم کیمیا بوده ظلم و جور رواج داشته باشد در کشوری که بظاهر دموکراسی و در حقیقت دیکتاتوری بوده زور و قلدری حکم فرمایی میکند. در کشوری که همه کاره‌های آن جانی و قاتل باشند و خون بیکنه زبردستان را بریزند در کشوری که قاتلین واقعی و دزدان حقیقی با کمال قدرت و در عین وقاحت در گوشه اتومبیل های شیک و آخرین سیستم لمیده و مصدر مشاغل مهم کشور باشند.

در کشوری که بدزدی غارتگر همدال همایونی داده شود یک چنین کشور بی صاحب محکوم بقنا است.

آقایان زمامداران. شما با این خونسردی و بیعلاقگی خود در اداره امور کشور، با این بی اعتنائی بقواتین ما را در تحت اسارت و بندگی دیگران قرار خواهید داد.

ما از جزو دول مستعمره قلمداد خواهید کرد.

ولی مطمئن باشید روزی که چنین خیانتی از شما دیده شود. روزی که بی اعتنائی و خونسردی شما بعداعلای خود برسد بمصداق: فواره چون بلند شود سرنگون شود. با شما معامله خواهیم کرد تا آخرین قطره خونی که در عروق ما جریان دارد از ناموس میهن خودمان میهنی که شما حاضرید بیول و مقام بفروشید دفاع خواهیم کرد.

حسن انتخاب

بطوریکه اطلاع یافته ایم آقای ابوالفضل آل بویه بریاست دفتر راه منصوب شده اند

...

آقای ابوالفضل آل بویه یکی از نویسنده گان مبرز و دارای سوابق درخشانی در وزارت راه و بنگاه راه آهن میباشد
آل بویه کسی است که در تمام مدت خدمت خود در بنگاه راه آهن بر علیه دزدیها و کلاه برداریها قند مردانگی عام کرد و از هیچگونه تهدید نترسید آل بویه مردی است با شرف و ایمان و این حسن انتخاب را ما بجانب آقای نریمان وزیر محترم راه که از رجال درستکار ایران محسوب میشود تبریک میگوییم

صورت‌های مختلفه انکار اشخاص

این اشخاص برای اینکه از انجام کاری سر باز زنند و یا بخواهند امری را انکار کنند می گویند .
روزنامه نگار - انشاء الله مقاله شما در شماره بعد چاپ میشود!
نهاینده مجلس - جلسه اکثریت ندارد
شاگرد شوق فر - اتوبوس بر شد جا نداریم
دو چرخه سوار - همین الساعه چرخم بنجر شد

نانوا - آرمان ته کشید! بهت نمی کنیم
بلیط فروش سیفما - بلیط نداریم فیلم شروع شده است
کفش - این کفش برای بای شما تنگ است!
درشکه چی - میخواه بروم اسپهبارا باز کنم
وکیل دادگستری - دلایل

کافی در دست نیست
صاحب خانه - خودم میخواهم در این منزل سکونت کنم
مادر - دختر ما هنوز کوچک است ، موقع شوهرش نرسیده
کارمند قرو و شگاه - این کوبن مال این ماه نیست
معلم - زنک راز زدند ، وقت دیگر میگویم!

قدرت!

مردم عجب ذهن بین و کوتاه نظرند! تصور میکنند مثلا معنی قدرت اینست که یکی از دیگری حساب ببرد یا فلان دوست وقتی مقتدر است که مردم او امر او را مطیع باشند یا بیکدیگر اجعاف کنند یا امنیت و آبادی و آسایش بهمه جا حکم فرما باشد.

واقعا عجب مردمانی

بروید بی کار و کاسبی خودتان عمو جان! اینها قدرت کجا بود؟

قدرت و حرف در روی و معنی اقتدار واقعی اینست که همه ، همه را گول بزنند ، همه بچایند ، معد رشید در کردستان مردم را و بلان و سرگردان کند ، کله کنده ها بر سر میز ریاست توی سر و مغز هم بزنند . کسبه گوش بری کنند . دارو مدار مردم بازیچه این و آن شود . نفت مردم را از توی چراغ نفتی ها بردارند بسمه و خاله بدهند . تازه یکی هم که پیدا شود پارازیت هارا از بین بردارد برایش خط و نشان بکشند . . . فهمیدید جانم !

زهرمار است!

توضیح

در چند شماره پیش راجع آقای دهبنه ای رئیس کارگزی فرهنگی گیلان خبری منتشر شده بود که نام ایشان با آقای کهنمویی رئیس حسابداری فرهنگ رشت مورد اشتباه واقع شده بود .
بطوری که نویسنده با ذوق ما که آقای بهمن بهمنیار بدفتر اداره خبر داده اند آقای دهبنه ای از جوانان بسیار لایق و خدمتگزار معارف هستند و ما از این اشتباه متأسف و متأس می باشیم .

آتش نادانی!

بکشوری که ز فرهنگ ننگ بار آید
رواست گرز سوی آسمان شرآید
بکشوری که شود علم آنت ناموس
دگر ترقی فرهنگ آن چکار آید
در آن دیار که عصمت فدای علم شود
هزار لمن بآن علم و آن دیار آید
گر است گوش حقیقت نبوش تا شنود
چه نغمه ها که زهرسو و هر کنار آید

فقط وزارت فرهنگ راست روی سخن
اگر چه محضشان تلخ و نا گوار آید
حقیقت است در اول همیشه تلخ بود
ولیک میوه آن شهد شو شگوار آید
خرابکاری فرهنگ را نمیگویم
که شرح آن همه کردار بر من عار آید

خراب شد وطن داریوش از دانش
کجاست جهل بیدان کار زار آید
کجاست حافظ ناموس جهل و نادانی
که علم را بکشد باز روی کار آید
کجاست دیو جهالت بگو بیاید باز
که تا بر این دل بی صبر من قرار آید

نمر چه خواهی از آن بوستان علم دگر
که اولیت نمرش سر بیای غار آید
چه آرزوی محالی خدا بدل دارم
که باغ دانش این مملکت بیار آید
بسوزبال و پر «عقبا» کنون با آتش جهل
تو ترک علم کن این دانشت چکار آید



- ۴ -

یوسف هزاره

یوسف هزاره پسر شجاع‌الملک و بیس ایل هزاره (تیره کوچکی از ایل بزرگ هزاره در افغانستان) که از دیر باز در سرحد ایران زندگی میکردند (شجاع‌الملک دارای همان صفاتی بود که پیرمردهای قدیمی ایران نیز دارا و صاحب چند پسر بود که یکی از آنها یوسف نام داشت این مرد بنسبیت خوبی اندام و تهور زیاد مورد لطف بیشتر پدر واقع و در نتیجه باصطلاح خودمانی قدری عزیز در دانه بار آمده بود .

در موقع انتخابات دوره پنجم که آقای امیر تیمور کلانی مثل همه جوانان پولدار بهوس و کالت افتاده بود آقای یوسف هزاره نیز بهم چشمی او هوس و کالت کرد و میکوبند پدرش در این معامله چهل هزار تومان از عهده مخارج برآمد

با وجود معاذیر قانونی از قبیل قلت سن و چیزهای دیگر و خیانت بهم عهدان و بیوستن بکاندید نظامی موفق با انتخاب خود از مشهد شد ولی وقتیکه وارد مجلس گشت چون رئیس - انتخابها مدرس را با صولت مخالف کردند ناچار شد هشت هزار تومان دیگر بمتولیان آن دوره مجلس باج بدهد تا پس از چند ماه اعتبارنامه اش تصویب شود

ولی بواسطه جوانی و نداشتن تجربه در طی دو ساله مجلس مکرر از فراکسیون بقراکسیون دیگر رفت و در آخر مجلس بقراکسیون سوسیالیست ها و سلیمان میرزا پیوست

بالتیجه از انتخابات دوره بعد که تحت نفوذ قطعی نظامی ها بود محروم ماند و در محل خود مشهد شخص ناراضی در نظر شاه شناخته میشد و اگر عاقل میبود بایستی دست و پا برآه باشد ولی بحکم کم تجربگی و سروریت از نصایح پدرش که در این

بینها مرده بود شروع بخرید جنس منوعه از سرحد افغانستان کرد و با آنکه بمأمورین لشکری هم باج میداد و سر و سبیل چرب میکرد بقدری افراطی بود که عملیاتش در تهران پوشیده نماند و از راه اداره گمرک بمرض شاه رسید و از محل تبعید شد در نتیجه تبعید بودن از محل و مایه گذاریها مستاصل و مقروض گردید فرمانده لشکروقت که با او مساعد بود او و فامیلش را مشمول قانون تمویض املاک قرار داده و در عوض املاک با خرز (سرحدافغان) املاک مهمتر و بهتری در شیراز (از املاک صولت قشقایی) با او گذار شد

متأسفانه در مدت کمی تمام دارایی خود را در شیراز و تهران و خوزستان از دست داد ولی برادرانش املاک شیراز برایشان مانده بود .

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که خان های ناراضی بداعیه برخاستند او هم بکابینه وقت شکایت برد و گفت چون املاک معوض مرا قشقایها گرفته اند املاک با خرز خود مرا بمن رد کنید ولی پس از رسیدگی معلوم شد که ملکی ندارد و هرچه داشته است فروخته است .

در این موقع بود که دست هایی بانواع مختلف بر علیه کابینه فروغی کار میکرد در تهران بوسیله بعضی جرماد و مجلس و در ولایات بوسیله باغیان اوضاع را بر علیه دولت می شورانند مشارالیه را هم بخراسان فرستادند و پس از چندی که در مشهد ماند و يك عده از طایفه خود را که بعد از شهریور مسلح شده بود بشهد خوانده و در همان عین که پلیس مشهد اجازه اسلحه نداشت و امنیت خلع سلاح بود او با عده اعوان خود مسلحاً نظاراتی میکرد وداعیه هایی در سرمیروانند یا کروان استاندار وقت در چنین موقعی احضار شد .



- ۳۰ -

من اعتراف میکنم که « او » دختر زیبایی است ، اعتراف میکنم که ثروت بیشماری دارد ، اعتراف میکنم که تو نیز - پدر - باو اتس گرفته ای ، تمایل پیدا کرده ای ، هدایای دخترانه او را قبول نموده ای از علائق ما خبر دار هستی ، ولی

ولی من از اخلاق او بیزارم ، از بوالهوسی او مشکوکم ، از غرور بی اندازه ی او متنفرم ، از رفتار آینه او بموسم ، تو میدانی پدر - خوب میدانی که من هرگز کسی را برای ثروت ، برای جاه و جلال ، برای دلفریبی ؛ دوست نداشته ام

دوست ندارم و دوست نخواهم داشت ، اینها چیزهای زود گذری هستند ، خیلی زود گذر ، اینها باید از نخواستند ماند ، اینها پیشگی نیستند ، هرگز سعادت را در زیبایی و تمول نمیتوان یافت ، خوشبختی را باید در جای دیگری جستجو کرد ، در ماوراء اینها جستجو کرد ، خوشبختی در منویات روحی است نه در مادیات ، مادیات بوج ویابنددار ، آیا حرفهای ساده مرا تصدیق میکنی ؟ !

او چنین مینماید که جوان دست و پا بسته ای را بدام آورده است ، و هر دقیقه اراده نماید من مطیع خواهم شد ، مطیع او ، مطیع هوسرانهای او ، مطیع شهوت پرستهای او خواهم شد ، عشق او آمیخته با احساسات گرم کننده است که من آن را دوست ندارم ، من خوشم نمی آید ، من نمیتوانم سعادت آینه ام را در او ، در کنار او ، در قلب او ، در تمایلات و احساسات زنانه او پیدا کنم ، بحق این پلیدی ها نزول کردن ، مطیع صرف بودن ، خود را تسلیم نمودن ، خیلی وحشتناک است ، مثل تاریکی قبر سنگین و خفه کننده است !

من از چند روز پیش دست بکار خطرناکی برده ام ، خطرناک برای من ؛ زیرا قدرت خود را در این چند روز برایم انداخته ام ، آشیانه آرزو ها و امیال او را دستخوش زوال نموده ام ، قلب او را شکسته ام !

اوه ! بعدها من نمی خواستم از وجود بی شعور و بی اراده خود چنین استفاده ای نمایم ، اما کردم . . . زیرا ناچار شدم که قدرت و نفوذ خود را به او بشمایانم ، به او بشناسم ، به او ثابت کنم ، به او بگویم که من اینقدر ها دست و پا بسته نیستم ، بی اراده نیستم ، هوسران نیستم !

چند کار وحشتناک از من سر زد ، چند کار افسانه آمیز ، چند کاری که فقط از عهدهی قهرمانان زمانها بر میآید و . . . و من انجام دادم !

بقلم: محمود پور شالچی

خانمی که بفر و شگانه

رفته بود!

زنیکه لباس سیاه داشت

تهران مخوف یا شهر شهوترانان!

خوبست بدانید که هوشنگ جوانی است مؤدب که با زرق و برقهای دنیای امروزی هیچگونه رابطه‌ای ندارد. هوشنگ در حالیکه از صورتش اندوه بی‌پایانی نمودار بود از کنار خیابان آهسته می‌گذشت، بوقهای شدید اتومبیلها، اجناس جور بچور مغازه‌ها، چراغهای رنگین کافه‌ها، عکسهای دلفریب سینماها بوی دلاویز طر خانها، زیباییهای شهوت انگیز زبان، اندام‌های لغت دوشیزگان و بانوان در او بهیچ وجه تأثیری نداشت!

او همانطور آهسته از کنار خیابان نادری می‌گذشت و در افکار دور و درازی غوطه میخورد و گاهی تنه‌های بیجای بانوان ارشده افکارش را می‌گسست! او بدنیا و مافیایش با یکدیگر بی‌اعتنایی می‌نگریست دو قطره اشک که از گوشه چشمانش بروی گونه‌هایش چکیده بود، حسرت درویش را آشکار می‌ساخت!

همینکه بچهارراه مغیرالدوله رسید اندکی مکث کرد و سپس آه سوزناکی که سرا پایش را مرتعش ساخت از دل برکشید و براه خود ادامه داد و آهسته میگفت:

الهی شکر که تیرگیهای روزگار بر من مستولی نشده وزن من از این بیس تراژدی در این تهران مخوف، در این شهر شهوترانان رلی ندارد! سپس شرف زاید الوصفی چهره‌اش را فرا گرفت و تبسم تلخی بر لبانش ظاهر شد!

صدای گوش‌خراش بوق اتومبیل شیک آخرین سیستمی مرا متوجه گوشه‌ای از چهار راه مغیرالدوله نمود، جوان شیک مدام روزی پشت‌درل نشسته و بی‌دری با زدن بوق می‌خواست خانی را متوجه خود کند، پس از اینکه چند بار بیایی بوق و تیری ندید، اتومبیل را بسرعت راه خود پیش می‌برد، خانم سیاه پوشی ترمز کرد، صدای ترمز و ایستادن ناگهانی اتومبیل همه را متوجه ساخت، در همین ضمن صدایی از اتومبیل بلند شد، همین‌همین

چرا بالانمی‌آیی؟ کسی نیست ترس بیابالا!

خانم سیاه پوش، که بدن سفیدش از زیر پیراهن بخوبی نمایان بود، و کفش چنداشکوبه‌ای بیاداشت با ناز مخصوصی با بدون اتومبیل نهادواز گوشه اتومبیل بیرون را با نظری حقارت انگیز نگرینت و اتومبیل با سرعت غیر قابل وصفی براه افتاد.

عده‌ایکه شاهد این ماجرا بودند همگی مات و مبهوت مانده و یکدیگر را بانظر مخصوصی نگاه میکردند و بقیه در صفحه ۷

بگو ای والله

خاتینت دوره گذشته و روسای مسئول امروزه موضوع دزدبهای فروشگاه را ماست مالی کردند ای بگو ای والله.

فرخ نماینده زابل را از روبروند دست از تعقیب سهیلی برداشت و آب از آب تکان نخورد بگوای والله

آقای ساعدسیاست استار را رها نمود و جواب قاطعی هم درموضوع نفت داد! تا چشم حسود کور شود بگوای والله

دیگر کسی از آوردن جنازه شاه سابق گفتگو نمیکند، و معلوم نشد جنازه را چه کردند بگوای والله

چنگ تمام شد و روسیاهی بتاجر های غربول ورشکسته ماند و جنس ارزان شد بگوای والله

از اعداد پزشک احمدی وزندانی شدن مختاری هم چیزی دستگیرمان نشد بگوای والله

فاحشه خانه‌ها و شیره کش خانها را می‌بندند ولی فاحشه‌ها و شیره کش



چه خوب بود اگر؟

من یکی از جلادان دوره دیکتاتوری گذشته و از نمک پروردهای مختاری بودم و در روز محاکمه در پیشگاه ملت تمام قاتلین را که پز شک می‌یکهزارم آنها هم نیست معرفی میکردم و از مرک هم هیچ باک نداشتم من بیه‌زن شدن را بتن مالیده و بجای آن خانم مرموزی بودم که در روز شوم ۱۷ آذر برای کشتار مردم پول خرج میکرد و اسرار ۱۷ آذر نفس را روشن میکردم و خان و خادم را می‌شناساندم!

من یکی از نمایندگان دوره چهاردهم بودم و بوکلای امروزی نشان میدادم چگونه باید از حق ملت دفاع کرد!

من بجای یکی از فقیرسیاه بودم و از راه دزدی ملیونر می‌شدم!

من یکتاجر ورشکسته بودم و با پروانه جعلی بآمریکا فرار میکردم من بجای قلب دخترها و زنها بودم و میفهمیدم که علت این لغت و عور بیرون آمدن چیست و چرا آنها باید در اجتماع تا این اندازه بی‌قدر و قیمت باشند و چرا باید آبروی ما را پیش چند خارجی ببرند!

من یک قدرت مافوق همه و می داشتم و در یک روز تمام خاتینین را که می‌شناسم و نفرت عمومی دارند بیای چوبه دار می‌بردم و بدون محاکمه بدار می‌زدم و آنروز را عید ملی می خواندم.

انسوس که من هیچیک از اینها نیستم و رسنده‌ای هستم که چرنوشتن و خون دل خوردن چاره‌ای ندارم

«سوسکی بالا»

اینها همه دروغ میگویند!!!

مدیر تماشاخانه - بواسطه استقبال مردم این نمایش را یکپخته دیگر ادامه میدهم!

شاهد - خلاف عرض نکردم! من بچشم خود دیدم!

وکیل مدافع - این شخص در موضوع قتل ایدا دخالت نداشته

مسافر - نه آقا! پنج روزه بر میگردد!

بقال - ماست خوب داشتم تمام شد!

مدیر روزنامه - از شماره پیش هیچ روزنامه نداریم همه فروش رفته

رئیس اداره - فعلا محل نداریم شما بروید بعداً خبرتان خواهیم کرد

کارمند رشوه گیر - این کار خیلی دردسر دارد، باین زودی تمام نمیشود

شیره خانه

در دار الخلاقه مقدسه تهران

ملت با شیره کش مبارزه میکنند آنهم چه مبارزه متناسبی!

شنیده ایم در خیابان سپه روبروی باغ ملی، کوچه قرقانیا، دو شیره کش خانه درجه اول وجود دارد که تحت نظر دو نفر از اوباشان معروف حسین حراسانی و اصغر حسینی مشغول فعالیت است!

این شیره کش خانه یک بودجه مخصوص برای بستن دهان مأمورین، یک خوابگاه مخصوص برای یاسبان شیره کشی، یک محل مخصوص برای مفتشین ممالک مجروسه ایران که حق و حساب را بر همه چیزی ترجیح میدهند، دارد! چشم آقایان اولیای امور روشن!

تا فرمانداری نظامی چه کند؟! ۱

معهشوق - من تا ابد ترا دوست خواهم داشت، بغداد راست میگویم!

شاگرد مدرسه - آقای معلم سرم درد میکرد نتوانستم درس حاضر کنم!

دائیر - این درس خارج از برنامه است، در کلاسهای بالا خواهید خواند

بچه - بغداد من کاسه را نشکستم داشتم انداخت شکست

شوهر - امروز هم باز در اداره فوق العاده کار کردم!

زن - رفته بودم خانه اقدس چون کمی دیر شد!

لباس فروش - مثل این است که این لباس فقط مخصوص شما دوخته شده!

آلبوم يك سرباز آمریکائی

و سیکار میکشید! اینجا از يك زن گدای شلخته می عکس برداشته بود، اینجا با رفیقهای بیربخت خود در دامنه در بند بود، اینجا چند زن هر جایی دست در کردن او انداخته بودند و با اصطلاح خود او با طرز بیشرمانه می

من کمتر به بیگانگان نزدیک میشوم؛ علت آنرا نمیتوانم بگویم - شاید آن روح مألوف و مهمان نواز ایرانی در من وجود نداشته باشد - و شاید با اجازه شما - بخواهم علت آن را در قلب خود پنهان کنم...

بیگانه برای من بیگانه است؛ عقیده دارم برای هر ایرانی هم باید بیگانه باشد! تا وقتی که در تمام دنیا يك اصول اجتماعی بزرگ حکم فرمائی نکنند، و تا وقتی که زمین های خدا بین پندگان خطا کار او منصفانه قسمت نشود، این حقیقت که بمذاق بمضیبا خوش آیند نیست باید باشد، برای همه باشد، و هیچکس از زیر آن خانه خالی نکند!

اما با تمام این مقدمات من دیشب در «بار» یکی از کافه های خلوت تهران با يك سرباز خوش ذوق و خونگرم خارجی مصادف شدم، يك سرباز آمریکائی!

«هالو جانی...»
«هاواریو؟»
همین دو کلمه ما را دوست کرد منتها دوست چند ساعتی! سرباز آمریکائی آلبوم قشنگی در دست داشت، فرانسه دست و پا شکسته می بلغور میکرد، از من پرسید میخوای این آلبوم را که یادگار ایران است بتو نشان بدهم؟! سرم را تکان دادم، او دستور «جین» داد، و آلبوم را ورق زد. اینجا سرباز آمریکائی در يك درشکه قراشه می عکس برداشته بود،



«بزه» میدادند! اینجا خانه ملت بود، در يك موقع خوبی عکس برداری شده بود، در موقعی که نمایندگان و وزراء از مجلس بیرون می آمدند، سواراتومبیل های خود میشدند، و يك عده کور و کچل، شندر بندری، با گردن کج و چشمهای قی آلود به اتومبیلهای آخرین سیستم آنها نگاه میکردند، اینجا جشن مشروطیت را نشان میداد، رئیس مجلس در روی يك صندلی راحتی چرت میزد و دو نفر از جوانهای زیگولوی مجلس پشت سر او ایستاده بودند و میخندیدند؛ اینجا باز هم چند زن هر جایی دیگر در کنار بل شکسته می تجریش، باز هم يك زن دیگر بادهن گل و گشاد، باز هم دو خانم دیگر با چادر نماز و باهای بی جوراب! و يك عکس لغت، لغت مادرزاد، از يك خانم ایرانی که که زیر آن با خط فارسی بدی نوشته بود:

— به «تد» خوشگلم بادکار دادم، که هر وب عکس منو به بیند بیادش بیاد!

دیگر نتوانستم آلبوم را ورق بزنم، میدانستم همه عکسها از همین قبیل است، میدانستم آنچه می بینم تحمل پذیر نیست، مگر دیدن این مملکت عجایب برای من تازگی داشت!؟ خدامیدانند هنوز در صفحات دیگر آلبوم چه چیزها بود، چه چیزهای دیدنی!

«تد» پشت سرم «جین» تعارف میکرد، ولی من در فکر این بودم که وقتی این سرباز خارجی به



مجلس زنان

دوساعت از شب رفته بود از مقابل دارالکرسی مبارکه معظه رد میشدم دیدم روی پلکان همانجا که روزها مرکز نقل مملکت است. همانجا که منتهی به تالار شریف میشود. روی همان پله های دارالشورا چند تا خاله زنکه نشسته و بچه ها را با امید خدا کنار پیاده رو ول کرده و خودشان مشغول درد دل شده اند.

ببخود و بیجهت ایستادم و بفرمایشان گوش دادم. از قرار معلوم مطلب کش دار بود که از یکساعت قبل در اطراف آن بحث میکردند سرانجام همه باین نتیجه رسیدند که فردا صبح بس از صرف صبحانه، همگی باهم ظرفهارا بشویند بعد آتش رشته را تا ساعت ۱۰ آماده کنند، بعد در میدان سپه حاضر شوند و بحضرت عبدالعظیم بروند و پس از يك زیارت سیرو حسابی مقارن ساعت ۶ بعد از ظهر همه درخانه هاشان حاضر باشند و هر که از این مواد تغلف کند دوسیر تخمه هندوانه جریبه بپردازد - تصویب شد

باخود گفتم بسیار خوب، سنج فکر بانوان مکرر ما غالباً از این چیزها تجاوز نمیکند ولی باز جای شکرش باقی است که اینطور محکم و جدی تصمیم میگیرند و رسماً هم عمل میکنند و فی المحل پیشنهادات خود را بتصویب میرسانند. ولی این دارالشورای کل و گشاد که هر جلسه اش برای شعیان علی دوازده هزار تومان نقد تمام میشود چه خاصیتی دارد؟

خاله زنکه ها در کنار همین دارالشورا در ظرف يك ساعت مسئله ای غامض و مهم را طرح کردند و پیشنهاد قرائت شد و سرانجام با کثرت آراء تصویب گردید که گنده های متفکر ما که هر يك به تنهایی کسوس برابری بازرگترین رجال سیاست میزنند آیا بهتر نیست شبها سری بجلوی پلکان بزنند و از مضدرات معظمات درس جدیت و پشتکار بیاموزند!؟

آیا نخواهند گفت که زن های ایرانی از فاحشه های «هونت کارلو» هم پست ترند؟!؟

آیا نخواهند گفت که مردم ایران از سیاه پوستان افریقا هم بی رتک ترند؟!؟

آیا نخواهند گفت که ایران جهنم است؟! جهنم واقعی است؟!؟

کاش «تد» این آلبوم را بیند...

وقت اعدام!

احمدی را وقتی میخواستند دارش بزنند گفته بود که من میخواهم با سفیر روس، آمریکا، انگلیس، صحبت کنم امانتی دارم بایشان بدهم!

هیچکس باور نکرد که او امانتی داشت، ولی چیزیکه مسلم است زیر کاسه نیم کاسه ای وجود داشته و الا دم مرگ آزاری نداشت که این سفراء را بخواند اگر خیالش سردواندن و این دست و آن دست کردن بود ممکن بود در خواست ملاقات مستر چرچیل و مارشال استالین و روزولت را تقاضا کند

اینطور نیست!؟

روز نامه فروش

- ایران چند؟
- دو ریال
- یوبو داری؟
- داشتم تمام شد
- شرف داری؟
- من دارم اما شکم گنده ها ندارند
- خورشید ایران در آمده!
- خیلی طول داره که در بیاد!
- مهر ایران کو؟
- ای بابا! کی داره؟
- ایران ما را چکار کردی؟
- فروختم بیک...

بله وای نفت!

بشهادت و گواهی هر عقل سلیمی و اگذاری منابع نفت بدولتهای خارجی در
هنگام جنگ بهیچوجه بسود و بصر فیه و صلاح کشور نیست
ملت ایران هرگز نمیتواند ذخائر گرانبهای خویش را از دست بدهد

عیلامیه

های جانیم! های مردمان این
ملکیت! شوما بن میکوئید تو کودرت
(قدرت) نداری. زورنداری. بیلمیرم
ایراهه (اراده) نداری. چی نداری،
چی نداری.
آخر مگر نه خبردی ۱۲.

پس من اینقدر خیدمت کردم اینها حساب
نیست! در عهدی من یک عالمه عالمه
کار دروس شده است. من همانم که
هفت هشت ماه است چیز کردم. من
بودم که تابستان هوايش گرم بود من
بودم که محمد رشید یک شهر بوزوک
و آتش انداخت کرد من بودم که حرف
میشنوم از رو نیرم.

حالا هم من هستم که لاپ سرگردان
و حیرانم و نمیدانم کی هستم؟ چی هستم؟
سقوق میکیرم و میدانم ملکیت خر در
اولاخ است.

پس من آدمی بوزرک نیستم؟
پر وید خبیجالت بکشید. اگر زیاد لیج
کوئید تا سی سال دیگر مستند خود
را رها نمیخواهم کرد. بحمدالله
کیشور آباد همه دماغیشان مثل دماغ
من چاق است.

یبادگار نوشتم خطی زدلتنگی
در این زمانه ندیدم ایله ریاست بی سرخرا.
اوظف همه مزید.

در غم ویرانه‌ها..!

در ره میهن پرستی ای بسر مردانه باش
تا توانی در بی آبادی این خانه باش

دلبر جانانه ما تو ایران است و بس
عاشق دل داده و مفتون این جانانه باش

شمع میهن دوستی هر جا که شد پرتو فکن
در طریق جانفشانی همچنان پروانه باش

عشق دلدار مجازی نوعی از دیوانگی است
ای جوان در راه میهن دوستی دیوانه باش

دانه ها افشانده بیقیدی، نفاق افکنده دام
در گریز از دام و فارغ از فسون دانه باش

مست از پیمانه بیگانگان تا کی شوی
باده حب وطن جو، مست از این پیمانه باش

هر که شد بیگانه از حق آشنای او مشو
ور کسی بیگانه مشرب شد از او بیگانه باش

شب که اندر خانه خود استراحت می کنی
ساعتی هم در غم ویرانه‌های «بانه» باش

چون نکو بینی فرات این زندگی افسانه ایست
زندگی دیگری جو فارغ از افسانه باش

عباس فرات

نامه هفتگی بهرام

بزودی با سبک جدید و مطالب متنوع و عکسهای جالب توجه در
شش صفحه بدیریت (پرویز خطیبی) منتشر خواهد شد
محل اداره، تهران لاله زار

پیشقدم برای صلح

نقره فروشی علی اکبر نقره چی
واقع در خیابان فردوسی دوبروی
فروشگاه بهترین قوطی سیکار های
مطلا و نقره جات که عیار آن تعیین
شده است بقیمت بسیار مناسب بفروش
میرساند. یک مرتبه مراجعه نمایید

۱-۳

سپاسگذاری و معذرت

از ذوات معظم و دوستان محترم بخصوص آقایان مدیران جراید و
کارمندان چاپخانه ها که در مصیبت وارده بفامیل حیدری و مظاهری در
تشییع جنازه و مجلس ترحیم و شب هفت سرافرازمان فرموده اند
سپاسگذار و اگر بواسطه تألمات روحی تاخیری در شرفیابی حضورشان
شود بدین وسیله معذرت خواسته توفیق همرا از خداوند متعال خواهانیم
فامیل حیدری و مظاهری

دعای نجات

ما که همه کارمان با دعا و طلسم و
جادو و جین است. پس چرا موقعیکه
یکی از بهترین بنگاههای ما دچار
خطر میشود بدعامتوسل نشویم؟

تصور نکنید مطلب را سربسته عرض
میکنم. مقصود اینست که صاف و پوس
کننده بگویم یارود کتره که اختیاردار
کندم و نون و پول و پارچه و قند و شکر
همه بود و همه را هم به لیج کشیده و
کثافت کاریهای عالم پائین و بالا را
فراگرفت حالا برای اینکه شیرین
کاریهای خود را تمام و کمال انجام داده
باشد چشمش بر نمیدارد بانک را آبرومند
به بیند باینجهت دست بکار بارازیتول
کردن شده و امروز و فردا است که می
بینیم بانک هم بحال فلاکت افتاده و از
فروشگاه و جیره بندی هم آسی باسی ترو
رسواتر میشود.

اینستکه ما با شما در این مورد
بمشورت میگردانیم (ولی اشتباه نکنید
که ما الحمدالله مستشار نیستیم) و انتظار
داریم با ما همکاری و هم فکری کنید
و هرگونه دعای یا جادو مادومی بلدید
بفرستید تا توی آب غیس کنیم و به
اطراف درود یوار بانک بهالیم و آنجا را
زبان بند کنیم شاید خدا رحمی بکنند و
این یک گوشه را تا بحال سالم مانده
از چشم زخم دکنتره الکی خوش حفظ
نماید انشاء الله.

عطریات گل

بین کافه رستوران ژاله
بایک مرتبه امتحان بهترین لوازم
آرایش خود را در آنجا خواهید یافت

اداره روزنامه سعادت بشر
از محل سابق خود به اول خیابان
فردوسی کوچه طبع کوچه دوم برمک
انتقال یافته است

چاپخانه سپهر

قهوه خانه باغچه علیجان هفته آینده

خانمیگه بفر و شگهارفته بون

میخواستند بدانند خانم سیاه پوش کیست بیوک بسرعت دور شد و ناظرین این واقعه را پشت کرد و خاکهای خود باقی گذارد. در درون اتومبیل خانم سیاه پوش، کیف خود را باز کرده و آینه کوچکی را بیرون آورد و مشغول آرایش خود شد و کوبین های قماش را که دیده می شدند مچاله کرده و بگوشه ای از کیف جا داد و سپس در گوشه اتومبیل مبهوت نشست بیوک «عزب خانه متحرک» از شهر بیرون رفت و نزدیک دروازه شمیران توقف کرد و خانم سیاه پوش از عقب اتومبیل بجلو آمد و پهلوی جوانک نشست و سپس اتومبیل براه خود ادامه داد. هیچ کس ندانست چرا خانم سیاه پوش از عقب اتومبیل پیاده شد و بجلو رفت ولی کسانیگه ناظر وقایع چهار راه مخیرالدوله بودند علتش را به خوبی می دانند

اتومبیل بشمیران رسید و خانم سیاه پوش با جوانک خارج شدند. گردش آنها را ندانستم چقدر طول کشید ولی موقعی که مهین دروغی مراجعت کرد دوونیم بعد از ظهر بود و در زیر بقل خانم مقداری پارچه های مختلف و چند جوراب کابیزر دیده میشد

در منزل محقری واقع در عین الدوله کارمند اداره ایگه معلوم بود در زندگی شکنجه دیده روی صندلی کهنه ای نشسته و چند بچه هم دور او را گرفته بودند و بی دربی می پرسیدند «پس مامان کو ؟ از صبح که بابا جون تورفتی تا حال رفته و هنوز نیامده است ، بنظرم رفته پارچه بخرد ، چرا بابا جان خودت نمی روی که باید مامان برود ؟»
- منگه کارمند اداره ای بیش نیستم اگر غیبت کنم سربرج از حقوقم کسر میشود
آهای صدای درمی آید مامان آمده
مامان ! مامان ! پارچه خریدی ؟
و بطرف مادرش می رود
گمشو ، دستجات را بمن تمال لباسم کثیف میشود چقدر بی تربیتی - آخر کجائی تادونیم بعد از ظهر بچه ها از کرسنگی مردند ؟ ؟
- باز تو حرف زدی ، بتوجه کجایم تراچه باین حرفها ، بکروز هم نمی توانم برای خرید پارچه بیرون بروم آخر ذلیل شده اگر نرفته بودم کوبین هایمان باطل میشد
کسی چه میداند ؟
.. لابد هر روز بفر و شگهارفته تکرار میشود .
هوشنگ دیگر هیچ نگفت

«مهین چرا ناز میگردی مگر اتومبیل من کهنه شده است یا خدای نکرده از من قهر کرده ای؟»
- نه منوج توه میشه از این حرفها می زنی مگر ندیدی در گوشه ای از خیابان جوانکی مرا نگاه میکرد او از رفقای صمیمی هوشنگ است ، نخواستم متوجه شود
هوشنگ کیست ؟ ها : شوهرت را میگوئی ؟
- خوب! هر چند او الان پشت میز نشسته و مشغول کار کردن و عرق ریختن است ولی باز هم احتیاط شرط است راستی آدم پوست می اندازد من نپیدانم مگر این هوشنگ پوست خرداردا

بهترین ولو گس ترین کارتهای

عقد و عروسی

را از تجارتخانه کاشانی تهیه فرمائید

نشانی : چهار راه لاله زار زیر کافه پارس تلفن ۶۲۲۴

آگهی از همدان

اینجانب در نتیجه ۲۲ سال اشتغال بکار شرافتمندانه بخش جرایم و نمایندگی مطبوعات بهترین خدمت را ترویج روزنامهها و مطبوعات تشخیص و روی همین نظر ساعات تعطیل و غیر اداری خود را صرف تنویر افکار عامه مینمایم و برای تقویت این نیت مقدس حاضر بقبول نمایندگی کلیه جرایم و مطبوعات ایران و ایرانی دوست میباشم
همدان نوعی تبریزی نماینده رسمی نسیم شمال و ۳۰ روزنامه دیگر ۲-۱

در اداره کل پخش

چه خبر است!؟

اسرار یگه ما بر آن واقف شده ایم ۱۴

لیست سیاه را چه گسانی

تشکیل میدهند؟

بانوان ، دوشیزگان ! آقایان کارمند اداره کل پخش

با چه افتضاحی استخدام شده اند !؟ :

مابه بدکاران رحم نکرده و پرده از روی تمام

اسرار بر خواهیم داشت

اسرار اداره کل پخش را نسیم شمال بشما میگوید ، لیست

سیاه کاران را نسیم شمال بشما نشان میدهد

انتصاب

سرکار سرهنگ والی که یکی منصوب و شروع بکار نموده اند ،
از افسران لایق و باکدامن کشور
محسوب میشوند و خدمات ایشان در
فرمانداری نظامی مستغنی از توصیف
میباشد بسمت معاونت لشکر اول

آگهی

بمنظور اینکه عموم اهالی شهر بتوانند در هر نقطه سکونت دارند باسرع وقت مراجعات بانکی خودرا انجام دهند و احتیاج نداشته باشند بداره مرکزی بانک مراجعه نمایند بانک ملی ایران ده باجه در نقاط زیر افتتاح کرده است :

- باجه بستخانه
- باجه امیری
- باجه شاهرضا
- باجه سیاه
- باجه شاهپور
- باجه میدان شاه
- باجه سه راه طرشت
- باجه خیام
- باجه بازار
- باجه مولوی
- خیابان سیه جنب بستخانه
- خیابان امیریه و ربوری خیابان فرهنگ پاساژ جواد رضائی
- انتهای غربی خیابان شاهرضا ربوری پمپ بنزین
- خیابان سیاه دروازه شمیران
- میدان شاهپور
- خیابان ری - میدان شاه
- سه راه طرشت
- چهارراه گلوبندک سرای فردوسی
- سرای حاج حسن
- خیابان مولوی ربوری بازارچه سید ابراهیم

- این باجه ها عملیات ذیلرا مانند بانک انجام میدهند :
- ۱ - باز کردن حساب جاری
 - ۲ - باز کردن حساب پس انداز
 - ۳ - قبول برات عهده شهرستانها و تهران برای وصول
 - ۴ - صدور حواله پستی و تلگرافی عهده شمه ها و نمایندگیها

بانک ملی ایران از عموم مشتریان خود تمنا دارد هرگاه کوچکترین نقص در عملیات باجه ها مشاهده فرمودند یا کمترین عدم رضایتی از سلوک کارمندان آنها داشته باشند مراتب را لطفاً بر رئیس شمه مرکزی یا رئیس شمه بازار یا رئیس اداره بازرسی کل بانک اطلاع دهند تا در دفع آن اوقات اقدام شود و از این راه به تکمیل سازمان بنگاه ملی خودشان کمک فرموده باشند .
ش ۶۷۵ ۲-۲ بانک ملی ایران



مرد - زن

مرد بر خلاف آنچه تا بحال گفته و نوشته بودند موجودیست عقیق با رحم رقیب القلب، ترسو، زودرنج، حسود

باور نیکیند

مگر وقتی که مرد زنش را با یک مرد اجنبی می بیند حسادت نمیکند مگر وقتیکه زن گریه میکند مرد دلش بر رحم نمی آید مگر وقتیکه زن لنگه کفش می کشد مرد نمی ترسد

مگر مرد در مقابل یک لبخند زن سر فرود نمی آورد جواب بدهد

حال که اینها را دانستید بدانید زن موجودیست قوی، سخت قلب، قلبش از سنک هم سخت تر است، هیچ وقت حسادت نمی کند

مگر وقتیکه مشوق بیای زنت می افتد و حاضر است جان را فدا کند تا عشق او را بدست آورد، زن در مقابل آن همه عجز تمنا پوزخند تمسخر نمیراند علت اینکه زن نمی خواهد مرد خود را با زن دیگری ببیند این است که فکرمی کند برای از با در آوردن صدها مرد یک زر کافی است و دلیل ندارد که زن دیگری وقت پر قیمت خود را صرف همان مرد کند از این روست که حاضر نیست مردش را با زن دیگری ببیند نه از لحاظ حسادت

مگر موقتیکه فروشگاه پارچه میداد بیشتر مراجه کنندگان زن نبودند دلبلش این است که مرد چون ضعیف تر از زن است خانم خود را بجهیه خرید میفرستد
پس از این بیمدنگوید زن ضعیفه و ترسو است

خون خائنین

دیگران دست بر این اعمال تنگینی نزنند و دیکتاتوری من من گنجهت جدید نشود ای دوصد ملت من عیب از تپه کار دیکتاتوری

لژهای سلطنتی سینماها

انصف تاجیکه در سینماها در بالای لژ سلطنتی نصب است بزمین ریخته و گویا مدیر سینما در صد خراب کردن تاج و اجاره دادن لژ سلطنتی میباشد . وقتی از او سؤال شد که برای چه اینکار را میکند ؟ در جواب گفت که بدستور مستشار ناپیشی وزارت کشور این عمل را انجام میدهد . اگر تا بحال هر بلای بر سر ایرانی آمده است دست از شاه دوستی خود بر نداشته و شاه نماینده عظمت و افتخار ایران باستان و سمبل ایرانیان است و امروز یک نفر اجنبی بدستور یک اجنبی دیگر میخواهد این ننگ و پستی را بر ما هموار نموده و تاج شاهی را میشکند آیا واقعا چنین عملی سزاوار است ؟

این لژهای سلطنتی را صاحبان سینماها برای خود شیرینی ساخته و تا بحال شاه و خانواده سلطنتی از آن استفاده ای نبرده اند و امروز چون مستشار ناپیشی خواسته است آنرا خراب میکنند و صندلیهایش را اجاره میدهند در هر صورت این لژها قبل از شروع بکار مستشار ناپیشی مورد استفاده قرار نلیگرفته است و بخصوص محیط سینماها به اندازه ای کثیف میباشد که حتی بچه های ولگرد در آن ناراحت میباشند پس بهتر است که از طرف اعلیحضرت همایونی مقرر گردد که این لژها را مرتب نموده و صندلیهای آن را بنفع یکی از بنگاه های خیریه مثلا بنگاه حمایت مادران اجاره دهند و قیمت بلیطهای آنرا دو برابر بهای بلیطهای معمولی قرار دهند و فروش بلیط هم توسط خود بنگاه انجام گیرد در اینصورت ممکن است از عایدات این لژها که در هر یک ممکن است ۸ صندلی قرارداد روزی بیش از یک هزار و بانصد ریال عاید بنگاه حمایت مادران گردد .

بار شمشاد

« کتینا انتقال »

کتینا انتقال که از قدیم کافه ای آبرومند و فامیلی بشمار میرفت بتازگی با احدات بار زمستانی خود و استخدام سه هر جایی ولگرد معروف خیابانها بنام لویز - بلا - پری ، میخواهد نام قدیمی خود را لکه دارو تنگین سازد ما نمیدانیم مدیر این کافه چگونه اجازه میدهد که چنین کسانی در کافه آبرومند او وجود داشته باشند و نمیدانیم اینها با کدام سابقه خوبی از دایره اماکن عمومی شهربانی پروانه کار در بارها را گرفته اند

این مادماوزل های وطنی همان ولگردانی هستند که چندی قبل در خیابانها با شوهرهای مست هم آغوش بودند و امروز با اعمال پلیدانه خود آبروی ما را در نزد بیکانگان و اجانب می ریزند . . .

ما توجه آقای رئیس دایره اماکن عمومی شهربانی و مدیر کافه شمشاد را بقسمت بالا جلب نموده و امیدواریم هر چه زودتر به این وضع ننگ آور خانه دهند . . .

شماره اعلان - ۷۶۵

۰۰۰

نسیم شمال : ما عقیده خود را هفته آینده در این باب منتشر خواهیم نمود

معنی کمپسیون

... می گفتند کمپسیون داریم

خیلی شلوغ بود

هر کس جلومیرفت و میخواست

وارد اطاق شود ، فراش میگفت

« مگر نمی بینی در قفل است

آقای گله کمپسیون دارنده »

ما ایستادیم ، دو بعد از ظهر شد

خواستیم ببینیم اعضای کمپسیون را چه

کسانی تشکیل میدهند ؟

یکدفعه دیدیم ، آقای گله رئیس کارگزی

کل بخش بایک دختر خانم ترگل و در

کل ماشین نویس بیرون آمدند و رفتند

درهم قفل بود ، کمپسیون داشتند

الحمد لله معنی کمپسیون را هم فهمیدیم

شماره ۴ ریال

جای اداره خیابان رفاهی

شماره تلفن ۶۶۷۶

بهای اشترک

سالانه ۲۵۰

فصلانه ۱۵۰